

وَمَا اَنْ سَلْنَاكَ الْاَرْضَ لِلْعَالَمِيْنَ

احمد سبب العالمين كه اين شهر معظم و مكرم سمي

مجلس التجره قايض اختصار

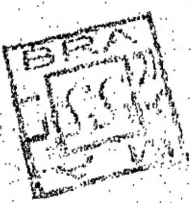
بکمال عقل از سر ادب گفت انشاى خرافى

حسب الارشاد حضور فيض كنچور مدار الرى است مصطفى آباد

و مطبع حسيني لمقرب عيسى المطابع طبع ظهوريا

181

184





وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

احمد نواب العالمين كه اين اثر معظم و كرم



حسب الارشاد حضور فيض كنوز مدار الرياست مصطفى آباد

در طبع حسيني ملقب بر تقي المصابيح جل جلاله



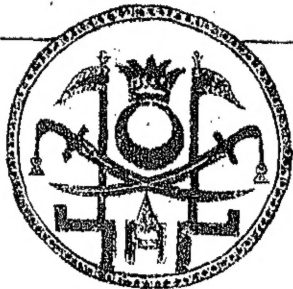
اسم الله الرحمن الرحيم

زنی آفرید کار چگون⁺ داور داور رهنمون⁺
طراز نوح چرخ ترسی⁺ فرازنده⁺ عرش و کرسی⁺
مضی شمع علوم⁺ ناظم لای⁺ نجوم⁺ ایشکر⁺ مطلع⁺
احب حوریان⁺ همه غنچه⁺ و دلال⁺ نکازنده⁺ دو⁺
دوزنک زبان جاد و مقال⁺ و لیری آموز⁺ ابروی⁺
مقوس⁺ خو⁺ خوار⁺ طغر⁺ الویس⁺ منشور⁺ حسن⁺ برینک⁺

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

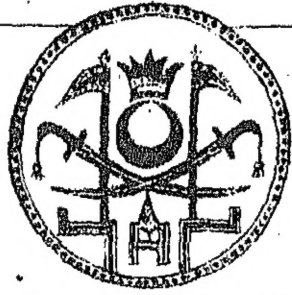
۲
آوردہ فوقی شاج کل سنخ
فکرم زرقمان اسوق خوش سبرو
چیکل رعنا دو پو شستہ دور
شستہ آ آوردہ ۱۲

13
CEASED-2002



بطره طهر اعلیٰ آمیز انکاره سپهر اشفاق صبح و ساء
روشن بخش کرده ماه و مهر بسفیداب نور و ضیا
تاب ده پسره در یتیم در بطن صدف خال خسته
زمین از سنک و خذف و ریمی که بشوارق بهوت
و جنات کثرت را برافس و خفته صور مرئیات را
برآت خانه کوفی جلوه ظهور داده حکیمی که کمال
حکمت کامله عامه موجودات خارجیه را به خلعت لیا
و استعداد مخلص گردانیده یکی را کامل و یکی ناقص
نام نهاده صاحبقران قدرش فرود و ابراهیم را
از یک پرده خا بهر آورده یکی را خلیل علیل خود خوانده
و دیگری را بهر پادشاهش قهر و غضب از پیش رانده

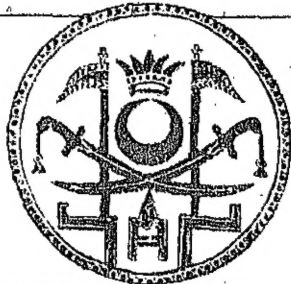
ملک و جنات صبح و خفا که بهر آفتاب
اول سبزی بالایی رخ آدمی است
برآمده باشد از غضب



دایه رخش ابن عمران و سرخون را در یک مهر پرورده + یک را
 بعطای حله رسالت سیار ارم ذات العباد قبول ساخت
 و دیگری را بدعوی کاوذه الوهیت بفرقاب پرچ و تاب عتاب
 انداخت کار ساز خلقتش چنانچه مقابل نورناری + و عقب خرن
 بجاری + و دنبال ایام سمرات بشام حادثات + و در پی شهد حیات
 شرنک ممت + آتش دیدیمین هر کمر اهی را خضر را هی + و هر جانهای
 آسانه جایی + و هر خلقت را سه وری + و هر ملت را پیغمبری مقرر نمود
 همیرین منوال تازمانی نیم صنعتش رنگ و بو صفت با هر کلی می آید
 و غالیه طه نه بو قلمونی امتحاناً بر رخ همه موجودی می چیت + کای
 کلبرک نازک عیسوی + به شبنم افشانی جان بخشی کل کل حسرم و خندان
 و جینی کلزار حینار خلیلی را چون ادواح حسله برین شاداب و برین
 وقتی در پیراهن یوسفی جا گرفت ز کس بی بصر یعقوب را روشن
 و می بر از اهر آمال + و النون بر وسیده کاستان جایش را نالال

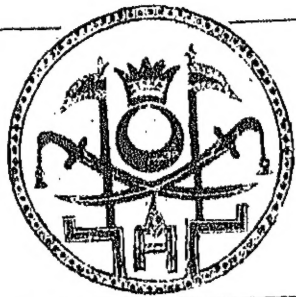
عقاب و درون پر خاب از
 عینی را گویند که یقین پادشاه است
 از زبان شاه شرنک برودن
 بهی زهر است «از زبان»
 ۳۲

مجلس شورای ملی
 کتابخانه مجلس شورای ملی
 ثبتی ۱۳۰۳



سختن می نسو و رفته رفته چار باغ آفرینش آنحضرت و الا جفا
 یسین خطاب آرام گرفت که عرش برین به قبتیل اقدش پائین
 نمیکند اردو و فلک برای تماشای نیش بابیک ابرو هزاران چشم
 بیدار و درین فرمان در سر انضای قدرش خیا که در موشت
 غباری گردون کردن حضورش بد انسان که مقابل سکون ضطرابی
 یلی شام در سراق پر سارانش از هلال کج ابروست و وسیع
 از نشدن بادریه بارگاهش محتاج رفو با انتظار اعجازش عا
 شب بیدار ما هتباب از ازل کریمه خوابی و و دیوانگاه بیتش
 مصداق عبودیت حجابی و فردوس خاشاک فشانده بپاش
 که میو چشمال محرش اوج کزین کردیده و دوزخ خشک کانون قهرش
 که برای سوختن ارواح شیاطین تا اسفل السافلین رسیده و زور
 که بضرته کز که انش روح مخالفان سه تنک از قالب ناپاک
 چون شر از تنک بیرون بسته و داد گتری که به طنطنه تسبیح

۱۵ بادریه نفع بین بی نقطه
 ۱۶ آن چو بی چو باشد که در کوی
 ۱۷ در آن کسب کنند کج خیمه زینت
 ۱۸ بیان بادریه گویند از زبان
 ۱۹ خیمه خواب بی خواب چنانکه
 ۲۰ بهار غم در صفات چشم آورده
 ۲۱ دیوانگاهش دیوانخانه
 ۲۲ علی نشستن امر او را باب دفاتر
 ۲۳ نظامی سه دیوانه که عیشیان در گذشت
 ۲۴ بدیع آمد و درج را در نوشت



شکر صد فتنه در گوشه چشم غمزه طرازان محصور شسته بگریه که
 نظر لطف بر بنی زبانان حیرت خانه هیچ دانی انداخته خسته و زنجیر
 قفل خاموشی از دمان طیور و وحوش برکشود بچشمی که غبار
 از چشم حقیقت بین البوترباب طبرقه العین دور ساخته ابرو کمان
 خفته نگاه را بکلاب افشانی صحت و شفا ببار فرمود از فیضان
 دست حق پرستش محبوسان را ایلی عقل و کیاست و لب بایانه در سنا
 و از وزیدن نسیم دعایش ابر رحمت در عین قحط و غدا بر راحت
 هستی مر و اید بار به اثر اعجازش شجر و جبر با چرخ در لای طوطی
 بل با ترنم بلبلان سدره و طوبی و قیل و قال به لعب دهانش
 که در پیر چیده ریخته ز فرم خاک نشین و کوثر غرق عرق انفعال
 به او بکاه جلاش مهر خاوران دزه شال سرگردان و آواره
 و به اشاره کلک انگشتش دایره بدر کامل چون های دوشی دوپاره
 طلسمی که به پر تو شمع تلقینش از قلوب روشن دلان کناره کنیز

این کلام که از اشاره ایست به
 کرامی دادن کرک و آید و سوسمار
 و غیره به بیرون از حضرت معلوم
 است چنانکه از اشاره است به
 صحت یافتن چشم حضرت علی رضی
 الله عنه و به از عارضه مدینه علی
 حضرت معلوم است از فیضان
 اشارت است به حضرت عیسی
 و است مبارک بیست و یک ساله
 و از وزیدن نسیم است
 به آنکه در ایام قحط بهای حضرت
 علی علیه السلام و آنکه در حکم
 باران بارید مردم از باران
 حافیه در ایام استادن باران
 به طرف اشاره می فرستادند
 به

در ویدیه و در ویدیه حضرت معلوم است
 به آنکه در ایام قحط بهای حضرت
 علی علیه السلام و آنکه در حکم
 باران بارید مردم از باران
 حافیه در ایام استادن باران
 به طرف اشاره می فرستادند
 به

بشارت عیسی علیه السلام
 سران سلیمان و دختان
 صلی الله علیه و آله



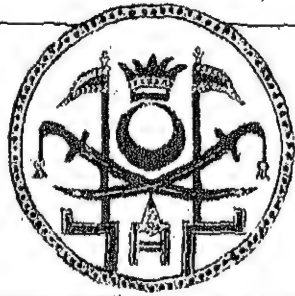
برخت دشمنانش محیط گردیده و خاری که خار چین پدایش
 از کل زمین طالع مخلصان فرو چیده و چشم اعدایش خلیه دار بجای
 بکاهش ثور را بنیال پیری زیر کرد و نیکبند و اتصال نو
 دقش و برق مشکوک آسمان را برای تحریر سیاق کاسی نه پند
 محمدش در از از ان ست که سلسله اش بیک واسطه بدست
 قدیم پیوسته بکانش در ناز ازین که گوشه اش بار مزقاب قوس
 عهد مواخات بسته از صیت شجاعتش هز بر نیسانی چون
 قالی پامال موران و از آوازه رفتش خورشید را از شعاع دست
 حیرت ستون رخندان اگر قاف و قارش بر نه فلک فلک
 لنگر بخشاید مجموعه عالم را چون صدف که داب نشین غریق بحر
 خجالت توان دید اگر نیم خلقش به صمات ملک و ملک بوزید
 در آید از خار سرکش زلفت بوی کل سوری معرفت میستوان
 بدیوان ضعیف نوازش اگر دریا شکستن جابی قطره زین

۱۵۰ اینجاست که از راه اندیش
 نقایس لغات و لفظ کار و کجاست
 ۱۵۱ به نفع از این آدمی
 ۱۵۲ به اینجاست که از این آدمی
 ۱۵۳ پیش و هم به این آدمی
 ۱۵۴ تنوع در این آدمی
 ۱۵۵ بای رخت و اسباب خانه
 ۱۵۶ اتصال نویسن نام عهد
 ۱۵۷ میرزا غور و از تکیان در محبوب
 ۱۵۸ هم و نه دقیقه می آید به صفت
 ۱۵۹ نه بطوریه می افتد اتصال نویسن
 ۱۶۰ فردا دل و فقر مقالات یعنی
 ۱۶۱ نوده رقم که هیچ فنی روح پرور
 ۱۶۲ حیات بخش که خطه تمدنیت در طی
 ۱۶۳ این صفت ضعیف چنین کارش سپید
 ۱۶۴ ملک ملک با علم که گشتی تا
 ۱۶۵ نمود و جی بود و آمده از این
 ۱۶۶ زلفت با فحش یعنی لغت
 ۱۶۷ از این آدمی



به نیروی حراستش زنجیر خوش در پاست به شهبان عاجز پوری
 اگر تا غنکبوت با سلسله مستحکم کمکشان دم تاوی زند زریب
 از جیشش بهرام خنجر وار عاجزانه بجماد سپهر نمی شتافته و از عدس
 شاه شمع نجوف سوزش پروانه در حمله فانوس قرار یافت
 عماری نشینان معرکه آرای چکش فیل بدست سحاب کجک بر
 زده اند که تیر باران بلا بر آتش نبار ده و کشکچیان میخ بند حشر
 طاری نغائی فلک را بر سن کمکشان محکم بسته اند که آید دی جو ^{ظلم}
 از حبیب و دامان بر نیارده از گلگونی سر سو فارس دهن تنک
 حوریان را قطرات شرم از دندان بیرون چکیده اند تیری ^{علم}
 آیدارش چشم خنجر چکان زره در آغوش تهنان صوت خواب
 بدیده خیال هم ندیده سلیمان بکافه خدتیانش زیبا تر از نگین در ^{انگشته}
 خنجر در جگر آیدارش خوشتر از آب در کوه بر کاب ملاز ^{نش}
 سکندر را خد مت ایمنه داری در زمرة معمارانش فغفور را ^{شغلی}

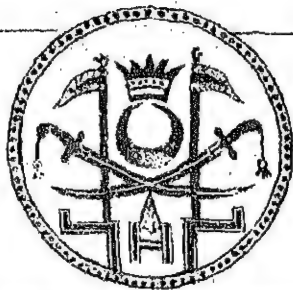
له کنگ بنی پاسانست
 شکلی بنی پاسان «از نجات»
 ترکی که یاد می ده بدست بنی دستان
 قطرات شرم از دندان بر دندان
 قطرات شرم است
 چاک بر وزن تبارک تشبیه و مجاز
 تشبیه را گویند «از زبان»
 جگر بافتح و کاف فارسی مضارع
 انبوه مردم «چین بزرگ»
 پیروین معنی محکمه استوار است
 و لهذا انواع تقاضی که از سنگ بگوید
 و سنگ دیگر کند آنرا پیوسته می گویند
 از جبار عجم



آنکه طره سلسل بلقیس برچیم اوای عالم شایش زلف حوریان جلوه
بجوش خم کمندش خورشید محشر خشنده سنان ریح بندش رقم
التعاش بهشتی سواد خانه شش صور شر او شفقش غبار وید
بهرامش چاکرناحینه برفش لمعه قندیل شبنان بهجاش بانجانب
کل بدامان خاکپایش عنبر خذف ریش کوه کل کوش صندل
خاشاک صفش محفل بلعینش بحر وحدت را دوسا عمل وزش
رسول فصاحت راحای وحی نازل از صفش همین بس که محمود
جهان ست آفرینش همین کافی که محبوب شایق انس و جان
یعنی خداوند رفرف سر بر کردون سیر شاهنشاه سلیمان دیو
قمان شیر شهر یار کونین خدیو شایقین فاتح جناب بدر وین
تقیم مقام قباب قوسین فص خاتم کشور شایق بهج کل صک فزاید
جالس اورنگ خدائی پلوت غائی وجود و پیدائی بر صندلی نشین
بارگاه سمرمدی بسیار مفت قلعه زبرجدی مخزن انوار صمدی

۱۰

له شایق بنی شوق است
کدانی الصالح
یت بر صدارت بنی کین
مع ملک فقیع و تدریج
بنی قباله انتخب
ادبک ندائی سنا از شوق



سعدن اسرار احدی با دی طرق و سبل مالک ذو الفقار و دل
 اکرم و افخم رسل شافع و رافع کل معنی رفیعین و طه ماه شرف
 سبحان الذی اسری خاقان انبیا برمان اصفیا خیر الوری
 به الدجی احمد عجبی محمد مصطفی علیه من صلوات الله انما
 و از کاه صانع حسیه مطهره دایمته الی یوم القیام بعد من
 قعد و قام که تا غقای مرصع چمد و شابر قلل لب نظم و بیان
 بیاوری شهر امان بنان شستن کیر و سهام نخبای عاز چلچنگ
 زبان فصای مان بانات احسان و آن جتن سمای حمت خدای
 بر مفارق کدیان استانش بال افشان و بیک سخط الهی سیکه گاه
 از قنای کردن حاسد اش پیران با و شعس
 یا رب صل وسلم دائما ابد علی نبیک خیر الخلق کلهم
 حالا رهن منت نغمه ازی سخن و شیفته زمره پر داری طبع
 تحویشتم که زانغ قلم تاثیر نشید سر ایا عجزش از مضامین بولون

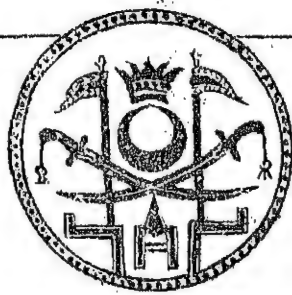
۱۱
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۰۰۰
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۰۰۰
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰



له دواخ کان بودن دیو ۱۲۰۰

پر طاوسی برآورده باهنک آن دارد که ازین ویران کده دیوالاخ
چون دعای استجاب پریدن کرده بریاض لاموت که مسکن استخوان
آوازه تفسر و تفریق باین صحف تزهت به باصول رقاصی جلوه
آرا کرد و لیکن من ژولیده بیان را تاب این کجا که با تنک ملی
دوات و پریده رنگی قرطاس سرانامل را بتجربین سحید پیوسته
که در درازی با عسر طویل گیتی بکیان ست بخشش در آورم آری اگر
شون افعالی حضرت لایزال بخوی اشرف و طریزی الطف بوم
اندر آید یا شاه اسمای یزدانی بحکله حسنه معلومات انسانی
یکباره پرده از رخ کشاید یکن که چهره مراد و آینه جمال نمای
عقل و اندیشه هوشانه تاب و شیرین مدعا در اغوش خمر فکر نازیم
جانانه شتابد پس منم آمد که وجبات منقرات مرقومه و طرائف
صحائف منظومه را بنافه نافه تعطیه مضامین مناجات و عنبر
تریوح عرض حالات چون طبله عطار نخله پینه و مانده شکست

طراف چهره ای خفیه



رایحه خیر نمایم + یار رسول الله شبستان جامت از دیار سنجو شمع
کریان آمده ام + یار رسول الله بایه دامن رحمت از بار عصیان
حر بکریان + یار نبی الله داد که اجامه موافق نفسانی رهبر کاروان
ایام گشته + یار نبی الله فریاد که تن باد و ساوس شیطانی بباط
حق پرستی را از ساحت قلب من نوشته + به صفوت کرینی خود که سر مهر
و چشم بی آبم کش + به خام آب بینی خود که به تشنه کامی نزع جبره اجتناب
بخش + بد و چهره مشکنا ب که دماغ جانم را بر و اوج نیکو کاری معطر کن + بد و
نایاب زبان شکم را بر زال مرا هم تر نشووش معاصی از صفائف
اعمال محمود ما تا روز محشر بحشمت سلاقی ذلیل و رسوا نشوم + و عرف
شفاعت را بر فردای قیامت بر رویم بجا که بجوشک نعیم و جهان
مازان بروم + یا رحمة للعالمین اگر بیدم سما به اطراف کشو تو شمع
المنین اگر خاک شوم خاک در تو جهان بادشاه صرع
به صدیق و به فاروق و به عثمان + بر سر نزل ضای خودم بر

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

۱۰ در کتب معتبره
۱۱ اجاره بنی او باش
۱۲ در باب شصت و ششم

پیشکشان و محبوب القلوب
سیدی شیخ آردقہ

100

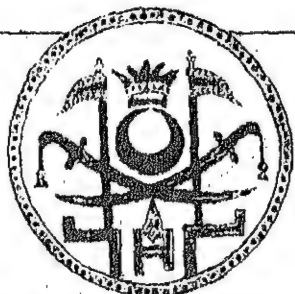
ما تعلق حبیبی از اجامه

رفقہ طراری پیشیہ
دولتِ خلیفہ

مواجب آن خیر کرد
۱۱۱

دوسروں کے لئے ان کے لئے

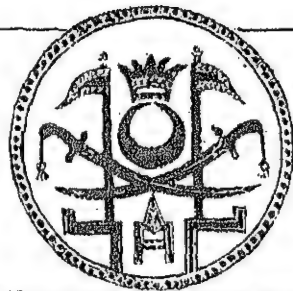




عالم نیا با مصحح به آن سیر کشای شاه مردان و دنیا و عاقبتش کوفان

تمت

تقریظ شریف و کردون یزیدش امیر تنخواص با سیر ملازم خاص با بگاه شریف
بالیدن خامشی بر خوشتن بجاست که باری و حمد باری باری
و نالیدن کویانی بر خود سزا که اندرین معرکه خجالت پاکشید
عجز زانماز بر نماز که دامن مقصود بدست آورد و حوصله باند است
که درین راه کاری نکرد و بصارت از مشاهده نیز نکند قدش آندید
حیرت و بصیرت با دراکشون جنقش همه تن عبرت و غزال شوی
در بادیه شوق ادکش کم کرده رحم کردن تو سن خرد و در عرصه فوق
در یافتش بر پای ند است خم نوای که درین چنین می و زویم عجز
برودش ست و نوای که ازین انجمن می خیزد ترانه تقصیر در عجز
اینجا اعتراف نارساینها عین رسائی ست و اقرار ناشایست
سمه شناسانی و جگر لاله از آتش شوقش داغدار و طره سنبلیله بوی



با پریشانی سکنار آتش کل در چمن برافروخته او و سینه سوسن
در گلشن سوخته او چمن آرای که بهار را از موج نکمت کل کند بدش^{جست}
تا دیوانه مشربان وادی محبت را سلسله خوش و حش بدست^{آید}
و نمودار با ابر بهاری هم آغوش فرمود تا ناسیه را در آغوش کل و
بر همان قوت افزاید و لوله تحریر حمد نیردان از پنجه کاران^{نسبت} جیاد
خام و حوصله تشریف نهی ایند از کمال عیاران سودای^{نیانما} ست
کوهر شاهوار ذات محمدی پرورده آغوش صدف حمیت
اوست و لعل کراهنهای نفس نفیس حمدی تربیت یافته
نخار معدن مکرمت او برهی در بیکانه با آب و تاب که بکس اندر^{ایش}
عرش و کرسی روشنائی گرفت و زنی لعل و خشان رشک آفتاب
که ساحت افلاک و سطح خاک از وضیاء بهای پذیرفت شهنش^{بهشت}
نتیجه ظهور اوست و وسوسه شش حبت^{چمنه} شیکده نور او خوش
ببیند آتش موزون و و رباعی عناصر در رجه از فیض صفات



چسب قبول مقرون بثلث مویله ثلاثه از پر تو وجودش پیرایه
هستی پوشیده و شنای کونین تمهید شودش از کلک قدر
چکیده و آتش سهای حدت ست و صفاتش لغز گزیت
نورش مطلع قصیده نبوت و ظهورش مقطع قطعه رسالت
در نظم وجود تمهید پیر مرسل چون قافیه آخره و محفوظ در اول
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد
انغفی سباد که از سالهای دراز بیاطن فیض موطن جنات طربایون
خضر و زیجا هند یو عالم نپاه حکمران ملک صوت معنی
نظام بخش ولایت ظهور و خفاء فرمان سرهای ممالک ارواح
و ابدان منور و زنده شمع ایقان و ایمان صاحب خلق تعوی
تابع شمع اتحادی نوربخش از جلال نوربخش از جمال نیر سپهر علم
کوهر محیط علم علی القاب عالی جناب حاجی حرمین شیرین
نواب محمد کلب علیخان بھادر منور زنده پذیرد دولت انکلیس



شهریار عدالت و ستور والی مملکت شهر صطفی آباد عرف رامپور جلالت
ملک شوق و حصول سعادت و شرف تقدیم مناسک حج بیت الله و
کعبه حرمت پناه و زیارت روضه محبت حبیب الله شریف الای
علیه و علی آله و صحبه التحية و ائمتنا و رجس و نفس مقدس حضرت اقدس
در فکر تنبیه این مفر مبارک بابتیایه دوش بدوش بود اما بسبب
کوناگون و عوایق بوست کمون که اسم آن نظم و نسق مملکت و انتظام
دارائی و سلطنت باشد این عزم از قوه بفعل نرسید و این تنه
از خفا سر ظهور نیکشید بالاخر در سال یک هزار و دویصد و شصت و نه
و نه هجری عمان ضبط از دست اختیار را که وید و شوق زیارت
خاطر دریا متقاطعه یو کیهان را بنحویشتن گردانید تا اینکه در شهر ما
سبارک رمضان علم غنیمت بر افروختند و طبع نهضت انداختند
و چون کیفیت فریگی با ذات مطهر علت غائی وجود کون و مکان
خیمه مایه آفرینش حضرت سلطان بوده است بهمان مان قرب ^{بسیب} نظر



غایت علوی شوق و نهایت هجوم ذوق اش محبت زبانه کشیده⁺
 و از کلاک انجم سک نثری شوق بخشید تیراوش رسید که اشعه⁺
 بارقه عبارت و لغز و زرش در فضای لاسکان تابید و در فک⁺
 بشنیدن این مجننه نگاری که اتفاق تحریرش بحال تعجیل در زمانه⁺
 افتاد دست از عمده خود کشید الحق کلشن تازه بهار اعجاز بر صفا⁺
 قرطاس دیده و نو آیین نگارستان معجز طراز جلوه آرای سطره کرد⁺
 فقراتش با سلسله انوار تجلیات هم پیوند ست چهر چشمش ملکوتیان⁺
 ازان جلالت پذیرد و عبارتش بر او شمع گردون حوران جنان محو⁺
 چگونه در مردک دیده روحایان جانگیر و خال شکنین پردی⁺
 پرده غیب با هر نقطه اش دل آونجه و زلف عنبرین حوریان خیا⁺
 با هر سطرش طرح اتحاد و رنجته بهر لفظش منظور نظر قبول نیردانی ست⁺
 و هر نکته اش مرغوب طبع اقدس محبوب سبحانی حصول دوست⁺
 غیر مترقبه طی مواضع جلیله حرمین شهر یغین با کو کبه است و نکست⁺



نزل الضم ضیافت وصال
که پیش مکان گذارند از غایت

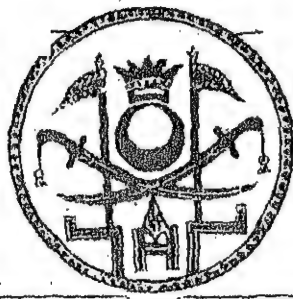
خسروانه بقبول این نزل کرانهایه دلیل روشن است و در حرم محترم
مرقد نورس و رکائات علیه و علی آله الصلوٰۃ بعدای بلند خوان
خسرو بلند اقبال در مجمع کثیر عرب و عجم و جم غفیر ز ایران حرم محترم
و هم آنکی احست و آنسرین مجلسیان آن بارگاه با صداهای نهانی
تجسین کرد و بیان تهلیل خوان آن درگاه جلالت و شکاه بر پذیرائی
و اجابت این نشریه بضیاجلوه تجسبی بسر من و در تماخانه رسالت
رسیدن و فرین مبرحناص کردیدن این کتاب استطابسمی
به قذیل هم از تمشیه شیخ حرم محترم که پرورش بعینه در ذیل این تقریر
برداشته میشود و پیداست و از عبارت و ضنون رسیدم قومه دارو
تماخانه ملفوفه عرضه شیخ حرم علو رتبه این نشره عالی موبدا آری میبار
بزال محبت سید ابرار و آل و اصحابش لبریز و کل زمین است لاله
ریحان ولای مصطفوی خینه باش ای مسینه نادان مکرر الطبع
از اعتدال در افتاده است که لکن و حوصله مدحت این نشره و این نشانه



جای که شهبازان عرصه بلاغت سبحانی در مانده اند و هر که آریا
سخن سپرد با افکنده اند و تراپای آن کجاست که از عهد اش
برائی و نقاب از عارض مدعا کشائی و اینکه حرفی چپ از خانه
و کلی چپ از سرزمین طبع برانجختی همه از فیض تربیت آقایی بود
که خامه ات تجریر این تقریظ مبارک نمود و اکنون از در انبسی باز
و زبان بدعا بجشاکش شکیش تقاسم شریفه تجریر شمای
قدیل حرم آرا در جناب رسالت مآب سلطان انبیا علیه آلاف
والسلام قبول بوده از آن بارگاه قدسی جلوه گاه رخسار نکست
فخ فانی بذات ساینش بر ساد مجده و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد
نقل عرضت شیخ المحرم محافظه مینه منوره اسید محمد خاں پاشا که زبان گوی

و دوللو فحاصلو فندم حضرت نوری

قدیل حرم نام بر قطعه مذمت کتاب شریف روضه مطهره جناب رسالت
مکتب خانه عالیه وضع اولمقی اوزره کوند لمش اولد یغندر کتاب شریف



روضه مطهره هریله تمیراته بر بلوب کتب خانه مخصوصه سنه وضع اتید
 و اولیاده خزینه جلیله مشارالیهادون تنظیم اولنان بر قطعه علم و خبر لغا
 تقدیم فلشمش اولفعله اولیاده و هر حاله امر و فرمان حضرت بن الامیر





سنه ۱۰۸۰ ذی القعدة ۱۲۹۹

ترجمه صاحب دولت و ذی قیامت حضرت صاحب کتاب
 که نام آن قنیل حرم است برای ادخالش در کتب خانه روضه مطهره خا
 رسالت پناهی ارسال فرموده بودند رسید و کتاب شریف مذکور
 بهر روضه مطهره مختم شده در کتب خانه خاص شمول گردید لهذا برای
 که از خزانه جلیله حضرت نبوی تحریر شد بلف این عرضه شکش عالی ننو
 درین باب و در حال امر و فرمان حضرت والی الامر است




هندستانه کائن دارالریاسته مصطفی آباد عرف را پیو حکم عالی
 دولتو فاشلو نواب محمد نجان بهادر حضرت بلینک الوار و حاکم



مقدسه حضرت رسالت پناهدن استشفاع واستمدادی تتضمن تصنیف
 فوق بیورلد نظری قذیل حرم نام ضیاءات سلیله صنوف برکت
 مذنب مجله شریفیه فی برای زیارت جناب فخر رسالت بوجوار فطی
 نشر فلرندة حضور محبت نشور حضرت سلطان انبیاده کمال خشوع استیلا
 ایله تلاوت بیور و قلرندة یمنا و توسلا روضه مطهره کتب خانه عالیسنه
 وضع اولمق اوزره حرم شریف حضرت نبوی شریف جلیله سی جا
 کوندرلش و مجله نفیسه مذکور او تورلش صحیفه فی شمل لومش اولد
 خرینه نبویه محفوظه دستر مخصوصه قید و املا اولنه رق مهر مخصوص
 تمیز لومش اولد یعنی بین اصولنه توفیقاً اشبعو علم و خبر شار الیه
 حضرت لیرنک خرینه دارلری عزلمو علی اصغر خان طرفنه اعطا قلدی
 فی ۱۷ ذی القعدة الشریفیه ۱۲۸۹ هجری  
 ترجمه چون صاحب دولت و ذی فحاست حکمدار عالی وقادار الیه
 مصطفی آبا و عرف راسپور که در سنده و ستان واقع ست جناب لخوا



محمد علیخان بهادر دام قباله بنیت استشفاع واستمداد از انوار عاقل
 مقدسه جناب رسالت پناهی صلعم کتاب مذکور که نام آن قندیل محرم
 نیا توامست تصنیف فرموده برای زیارت فخر رسالت باین جا
 اشرف رسیده شرف حاصل کردند و بحضور رحمت نشور حضرت
 سلطان الانبیا بحال خشوع و ابتهال تلاوت نموده تینا و توسلا برای
 شمولش در کتب خانه روضه مطهره ارسال فرمودند لهذا اجله ^{نفس} شکر
 محتوی برسی و پنج صحیفه است در دفتر خاص آنه نبوی مندرج ^{خفته} است
 بعدش ممبر مخصوص حسب ضابطه و قانون رسیدش بخبر ادا
 نواب صاحب محشم الیه یعنی صاحبزاده معزز و مکرم علی اصغر خان ^{حداده} صاحب
 محرمه مقدم 
 وایستادگی ^{ایستادگی} ایستادگی ^{ایستادگی} ایستادگی ^{ایستادگی}

مخفی مباد که نام نمایون حضرت خدیو عالم پناه نواب محمد علیخان بهادر بوده
 اند و این کتابت که از حرم شریف رسیده است نواب محمد علیخان بهادر در مرقوم



خاتمه الطبع هزاران هزار شکر شیرازه بند و اوراق زمین و آسمان ناطق
حقیقی مجموعه کن فکان کن این لب لباب نشأت اولین و آخرین سرمایه نازش آینه
پیشین وین یعنی شهر منظم و مکرم سیم قسیدل عزم ریخته کلک انجم سگ عالمیست
سهر نریت و الاجناب قدر قدرت رحمت اعم آفرید کار سایه انجم پروردگار
حاجی مین شهر یفین ز آیرش شاه خاقین بای جو و بخارابی بهادرجاب توان
محمد کلب اینخا صاحب در فرزند دلپذیر دولت انکلیه الی دارالریاسته ^{مصطفی}
عرف راسپوززاد الله علیهم و اقبالهم الی یوم الشوری تصبیح و تحشیه ملازم خاص
بنده با اختصاص بارگاه عرش سریشی امیر احمد متخلص به امیر باهتمام عجمی
صانه المدین کل شین بدارالریاسته موصوف در مطبع رئیس المطابع در سال کهن
و دوصد و نو و هجری نبوی به ماه صفر المظفر طبع و کمر دیده و اشعه فغش ارباب
بصیرت و بصیر نور و او خشیه الهی تا خاک آستانه حرمین شهر یفین سر نه پذیرا
ایمان و ضیای خاطر اصحاب ایقان ست انوار تجلیات این شاه دبی نظیر
نور آینه ای چشم صغیر و کبیر باد محمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

